



«بیان» در غزلیات رهی معیری

عاقله شعبانی

است، مانند:

من جلوه‌ی شباب ندیدم به عمر خویش
از دیگران حدیث جوانی شنیده‌ام

(از غزل حدیث جوانی)

رهی رامی توان چهارمین غزل سرا از متأخران (۲) به شمار آورد که در اقتضای اثر شیخ، موفق بیرون آمده‌اند با این تفاوت آشکار که به حد زیاد و محسوسی، نازک خیالی غزل سرایان سبک هندی در گفته‌های وی دیده می‌شود و اضافه کرد که پیوسته میان سعدی و پیروانش این تفاوت هست که از اشعار وی، شادابی و جوانی می‌تراود و کمتر به عجز و ناله می‌گراید.

قطع نظر از نظامی که پس از سعدی مقتدای هنری رهی است و آثار او در منظومه‌ها و قطعه‌هایی که رهی سروده، سخت مؤثر افتاده است، گاهی از سایر شاعران بزرگ که در مدارج دیگر سیر می‌کنند و به کلی از سبک شیخ و نظامی دورند، به وجد و شوق می‌آمد.

غزل‌هایی که گرمی زبان مولانا از آن ساطع است، مثل: (ساقی بله پیمان‌های، زان می که بی خویشم کند بر حسن شور انگیز تو، عاشق تر از پیشم کند زان می که در شب‌های غم، بارد فروغ صبحم غافل کند از پیش و کم، فارغ ز تشویشم کند نور سحر گاهی دهد، فیضی که می خواهی دهد با مسکنت شاهی دهد، سلطان درویشم کند سوزد مرا، سازد مرا در آتش اندازد مرا وزمن رها سازد مرا، بیگانه از خویشم کند

از میان شاخه‌های گوناگون علوم ادبی، بلاغت از کهن‌ترین علومی است که دقایق و ظرافت آن کاویده و آثار بزرگ و سترگ در تبیین و تحلیل زیبایی‌ها و چشم‌اندازهای هنری آن نگاشته شده است. (۱) از اسرار البلاغه شیخ عبدالقاهر جرجانی تا مطول سعدالدین تفتازانی، که شاید بیش از هر کتاب دیگر، شرح و حاشیه بر آن نگاشته شده است تا امروزی‌ترین آنها، چون فنون بلاغت و صناعات ادبی استاد همایی، موسیقی شعر دکتر شفیع کدکنی، معانی و بیان و انواع ادبی دکتر شمیسا و... که هر یک کوشیده‌اند تا با غور و باریک‌اندیشی در مقوله‌های بلاغی، رموز و رازها و کرشمه‌های این علم را بشناسد و بشناسانند.

شناختن صناعات ادبی شعر و نثر، علاوه بر این که خواننده را با عناصر زیبایی سخن نوشته‌اشنا می‌کند و بر التذاز ادبی وی می‌افزاید و ادراک معنی و مفهوم نوشته را راحت‌تر می‌کند بلکه او را به قدرت شاعر و نویسنده بیشتر واقف می‌کند.

رهی معیری یکی از شعرای معروف معاصر است. درجات کمال رهی در انواع سخن، به خصوص نوع غزل است. غزل وی حالت اعتدالی است میان شاعران هندی و شاعران اسلوب سعدی، ترکیبی است از عشق و تخیل شاعران عصر صفوی، با نوعی شایستگی و سلامت الفاظ، از این روی در شعر او ابیات یک دست و هماهنگ فراوان است و کمتر می‌توان کلمه‌ای نابجا یافت. بعضی از ابیات او به گونه ضرب‌المثل درآمده و زبانزد مردم شده

در این مقاله به بررسی بیان در غزلیات

محمدحسن رهی معیری پرداخته می‌شود.

ابتدا توضیحاتی در مورد بلاغت و فایده کلی

آن و نیز اشعار، بویژه غزلیات رهی معیری داده

می‌شود و سپس با تکیه بر هنر شاعری وی در

بیان، جهت تبیین مسأله، نمونه‌هایی از اشعار

وی در موضوعات مختلف بیان آورده می‌شود.

گهگاه نیز شیوه سحرآفرین حافظ، با حسن ترکیب و شکوه تعبیر و مناعت روح ویژه رهی همراه می شود:

گه شکایت از گلی گه شکوه از خاری کنم
من نه آن رندم که غیر از عاشقی کاری کنم
«از غزل حلقه های موج»

جرعه نوشان تو ای شاهد علوی، چون صبح
باده از ساغر خورشید جهان تاب زند
گفتم: از بهر چه پویی ره میخانه عشق؟
گفت: آن جاست که بر آتش غم، آب زند
«از غزل ساغر خورشید»

بیان در غزلیات رهی معیری

امتیاز شعر رهی، گذشته از سلامت ذوق و سرشاری شور شاعرانه، در ساختار زبان و پیوند قالب شعر است. شستگی و پختگی زبان، نقش بندی های دل پذیر خیال، حسن ترکیب، به کارگیری تناسب های زیبا، تعبیرهای تازه و خیال انگیز، استفاده از عناصر خیال و شبکه تداعی ها، شعر او، به ویژه غزلیات او را از موسیقی های گوناگون لفظی و معنوی سرشار و آن را از نهایت روشنی و لطافت و دل نشینی برخوردار کرده است و این توفیق چشمگیر رهی است که شهرت او را به فراسوی مرزهای ایران و به کشورهای فارسی زبان می کشانید.

آرایه های ادبی، چه بیان و چه بدیع در اشعار رهی معیری زیادند و به جرئت می توان گفت که رهی، اکثر صناعات ادبی را در اشعار خویش به کار برده است و در بیشتر ابیاتش چندین آرایه ادبی به کار رفته است و این نشان از توانمندی این شاعر در سرودن شعر، بویژه غزل می دهد.

در این مقاله برای نشان دادن توانایی های رهی در کاربرد بیان، شواهدی از غزلیات وی آورده می شود.

الف: تشبیه

یکی از مهمترین عنصر خیال است که به فراوانی و از هر نوع در اشعار رهی معیری وجود دارد و در این جا به ذکر جلوه های زیر با نمونه هایی از کاربرد آنها می پردازیم. (۳)

۱- به اعتبار حسی و عقلی بودن طرفین.

۱/۱- هر دو طرف تشبیه حسی هستند.

بی روی چون بهار تو، ای نوگل وجود
زرد و پریده رنگ، چو برگ خزان ام

حاصل مهربانی (۴)

من و همچون غبار، از ناتوانی ره نشین گشتی
تو و همچون صبا، بر خاک من دامن کشیدن ها

جلوه ی ناز/۴

۱/۲- مشبه عقلی و مشبه به حسی است:

خزان هجر بر این بوستان نیاید دست
نسیم تفرقه در این چمن نجوید راه

ساقی/۳

□ امتیاز شعر رهی، گذشته از

سلامت ذوق و سرشاری شور

شاعرانه، در ساختار زبان و پیوند

قالب شعر است. بشستگی و پختگی

زبان، نقش بندی های دل پذیر

خیال، حسن ترکیب، به کارگیری

تناسب های زیبا، تعبیرهای تازه و

خیال انگیز، استفاده از عناصر

خیال و شبکه تداعی ها، شعر او، به

ویژه غزلیات او را از موسیقی های

گوناگون لفظی و معنوی سرشار و

آن را از نهایت روشنی و لطافت و

دل نشینی برخوردار کرده است.

قصه ای امواج دریا را ز دریا دیده پرس
هر دلی، آگه ز توفان دل من نیست نیست

عمر نرگس/۲

۱/۳ مشبه حسی و مشبه به عقلی است:
ستاره شعله ای از جان دردمند من است
سپهر آیتی از همت بلند من است

آتش گل/۱

۱/۴- هر دو طرف تشبیه عقلی هستند:
مصرع دوم بیت:

«بگذشت چون نسیم بهاری جوانی ام
طی شد چو عمر لاله و گل، زندگانی ام»

حاصل مهربانی/۳

۲- به اعتبار مفرد و مقید و مرکب بودن طرفین:

۲/۱ هر دو طرف تشبیه مفرد حسی:
زیس که داغ تو دارم، چو لاله بر دل تنگ
دل من به حال دل هیچ کس نمی سوزد

آتش گل/۲

تو و با لاله رویان گل ز شاخ عیش چیلن ها

من و چون غنچه، از دست تو پیراهن دریدن ها

جلوه ناز/۱

۲/۲- مشبه مفرد حسی، مشبه به مقید حسی:

آن پر شکسته مرغ اسیرم که فصل گل
صیاد غم فکند به کنج قفس مرا

جان غم پرور/۴

درون پیرهن گم نهان کنیم چه سود؟

نسیم صبحی و از پیراهن گریزانی

گریزان/۳

۲/۳- مشبه مفرد حسی، مشبه به مقید عقلی:

ستاره شعله ای از جان دردمند من است
سپهر آیتی از همت بلند من است

آتش گل/۱

۲/۴- مشبه مقید عقلی، مشبه به مقید عقلی (مصرع

دوم)

بگذشت چون نسیم بهاری، جوانی ام
طی شد چو عمر لاله و گل، زندگانی ام

حاصل مهربانی/۱

۲/۵- مشبه مفرد عقلی، مشبه به مفرد حسی:

تا کی به بزم غیر بدان روی آتشین
بنشینی و بر آتش حسرت نشانی ام

حاصل مهربانی/۵

۲/۶- مشبه مفرد عقلی، مشبه به مقید حسی:

معنی مرگ و حیات ای نفس کومه بین یکی است
نیست فرقی بین آغاز شب و انجام صبح

لبخند صبحدم/۸

۲/۷- مشبه مقید حسی، مشبه به مفرد حسی:

اگر گویم به گل ماند جمال او خطا باشد
که روی گل ندارد، رنگ و بوی آن گل رورا

اشک و آه/۲

هر شبم از اشک خونین، گل به دامان باد و هست
هر نفس چون غنچه ام، سر در گریبان باد و هست

نصیب از هستی/۱

۲/۸ مشبه مقید عقلی، مشبه به مفرد حسی:

عشق خوبان بر نیانگیزد دل ما را دگر
گرم از این آتش دل افسرده ی ما کی شود؟

اشک حسرت/۹

۲/۹- مشبه مقید عقلی، مشبه به مقید حسی:

بحر توفان از دل پر جوش ماست
دیده از دریای جوشان بسته ایم

کوی می فروشان/۳

۲/۱۰- مشبه مرکب حسی، مشبه به مقید حسی: (هر
دو طرف قابل تأویل به مرکب اند)

گریه و خنده ی آهسته و پیوسته ی من
همچو شمع سحر، آمیخته با یکدیگر است

خاک شیراز/۵

۲/۱۱- مشبه مرکب حسی، مشبه مرکب حسی:

مژگان سیاه تو بر آن صفحه ی رخسار
خاری است که بر خرمن گل سایه فکنده است

سایه مژگان/۴

۲/۱۲- مشبه مرکب عقلی، مشبه به مرکب حسی:

چرخ غارت پیشه را با بینوایان کار نیست
غنچه ی پژمرده از تاراج گلچین فارغ است

غنچه پژمرده/۲

بر دل پاکان نیفتد سایه ی آلودگی

داغ ظلمت بر جبین صبح روشن نیست نیست

عمر نرگس/۸

از آنجا که رهی معیری به سبک هندی توجه داشته و
بعضی از غزلیات او مانند شب زنده دار کاملاً به
شیوه سبک هندی است. بنابراین، این گونه
تشبیهات در اشعار او فراوانند و نیز تمثیل مانند:

مرا ز مردم نااهل، چشم مردمی است

امید میوه ز شاخ بریده ای دارم

از خود رمیله/۵

۳- تشبیه خیالی:

با گل و خار جهان، یک رنگم از روشندلی
صبح سیمینم، سیه کاری نمی آید زمن

شمع خاموش/۲

غافل مشوز گوهر اشکم، رهی، که چرخ
این سیمگون ستاره به دامان نداشته است

طوفان حادثات ۹/

۴- وجه شبه تحقیقی:

از ساغر خونین شفق، باده نوشیم
وز سفره‌ی رنگین فلک لقمه نگیریم

چشمه نور ۴/

عاشقی مایه‌ی شادی بود و گنج مراد
دل خالی ز محبت، صدف بی گهرست

خاک شیراز ۲/

در تشبیه شفق با ساغر خونین که وجه شبه سرخی
است و در تشبیه عاشقی بگنج مراد، به گنج، که
وجه شبه ارزش داشتن و گرانی است و نیز در تشبیه
دل خالی از محبت به صدف بی گهر که وجه شبه
بی‌ارزشی است، حقیقتاً در هر دو طرف تشبیه وجود دارد.
۵- وجه شبه تخیلی:

تو و بالاله رویان گل ز شاخ عیش چیند
من و چون غنچه از دست تو پیراهن دریدن

جلوه ناز ۶/

ز رشک نا که هلاکم کند به دامن غیر
چو گل نهد سر و مستی کند بهانه‌ی خویش

برق گناه ۵/

در بیت اول که وجه شبه، پیراهن دریدن است در
مورد غنچه ادعایی و خیالی است و در بیت دوم که
وجه شبه سر نهادن است در مورد گل ادعایی و خیالی
است.

۶- وجه شبه دوگانه یا صنعت استخدام:

من و همچون غبار از ناتوانی ره نشین گشتن
تو و همچون صبا، بر خاک من دامن کشیدن

جلوه ناز ۴/

ره نشین شدن در مورد مشبه (من) به معنی
عاجز شدن (عقلی) و در مورد مشبه به (غبار) به معنی
بودن آن در راه (حسی) است و نیز دامن کشیدن در
مورد مشبه (تو) به معنی اعراض کردن (عقلی) و در
مورد صبا (مشبه به) به معنی نوزیدن (حسی) است.

۷- تشبیه مفصل:

تا گریزان گشتی ای نیلوفری چشم از برم
در غمت از لاغری، چون سایه‌ی نیلوفرم

ستاره بازیگر ۱/

از شوق تو، بی تاب تر از باد صبایم
بی روی تو خاموش تر از مرغ اسیرم

چشمه نور ۸/

۸- تشبیه مجمل:

کنون که بی هنر اند کعبه‌ی دل خلق
چو کعبه، حرمت اهل هنر چه می خواهی؟

خشک سال ادب ۷/

بر خاطر ما، گرد ملالی ننشیند
آیینی صبحیم و غباری نپذیریم

چشمه نور ۵/

۹- مفرد، متعدد و مرکب بودن وجه شبه:

الف- وجه شبه مفرد:

تشنه کامان را فریب از چشمه‌ی حیوان دهد

فریب چرخ ۴/

ب- به صورت اضافی:

یوسف ملک به زندان بلا مانده اسیر
بر رخ مهر، سیه پرده‌ی شام افتاده است

نگهبان وطن ۷/

۱۱- تشبیه بلیغ:

الف- به صورت غیر اضافی:

اسیر عشقم و از هر چه در جهان فارغ
گدای یارم و بر هر که در دو عالم شاه

ساقی ۲/

قوت بازو سلاح مرد باشد کاسمان
آفت خلق است و در دستش کمائی بیش نیست

بار گران ۷/

ب- به صورت اضافی:

دلا به پای امل راه خوشدلی بسیار
رهی به دست طرب، بار غم زد دل بر گیر

بهار شادی ۸/

بهار حسن تو نازم که صد چمن پژمرد
ولی طراوت گل‌های این چمن باقی است

آشوب انجمن ۷/

یک ره به سوی طره‌ی سنبل نظر فکن
کاشفته است، لیک نه چون روزگار ما

شاهد گل ۲/

۱۲- تشبیه موکد:

نمونه‌های تشبیه بلیغ، موکد هستند که ادات تشبیه
در آنها محذوف است

۱۳- تشبیه مرسل:

ریزند در قلع، می چون لاله، دوستان
ما را به غیر خون جگر در ایام نیست

لاله داغدار ۴/

چون برق می روی از آشیان من به کجا؟
هنوز مشت خسی، بهر سوختن باقیست

آشوب انجمن ۲/

۱۴- تشبیه به لحاظ شکل:

الف- ملفوف:

چون زلف و عارض او، چشمی ندیده هرگز
صبحی بدین سپیدی، شامی بدان سیاهی

باران صبحگاهی ۳/

سوسن و گل، آسمانی مجلسی آرستند
روی و موی مجلس آرای توام آمد به باد

ب- مفروق

نفس حیات بخش، به هوای بامدادی
لب مستی آفرینت، به شراب ناب ماند

شراب آرزو ۴/

محفلم چون مرغ شب، از ناله‌ی دل گرم بود
چون شفق از گریه‌ی خونین، شرابی داشتم

اندو دوشین ۵/

ب- تسویه:

ترحمی که زتوفان اشک و آه چو شمع

لرهی رامی توان چهارمین
غزل سر از متأخران به شمار آورد
که در اقتضای اثر شیخ، موفق
بیرون آمده‌اند با این تفاوت آشکار
که به حد زیاد و محسوسی، نازک
خیالی غزل سرایان سبک‌هندی در
گفته‌های وی دیده می‌شود.

ما را دلی بود که ز توفان حادثات

چون موج، یک نفس سر و سامان نداشته است

طوفان حادثات ۱/

آن که نقشی طره‌ی می انگیخت چون خرم بهار
همچو گل، از برگ ریزان اجل بر باد رفت

بهباد افسونگر ۲/

ب- وجه شبه متعدد:

هم صحبت ما باش که چون اشک سحرگاه
روشن دل و صاحب اثر و پاک ضمیرم

چشمه نور ۷/

خاطر فریب و گرم و دلاویز و تابناک
هم رنگ چهره‌ی تو، پری پیکرست اشک

زبان اشک ۵/

ب- وجه شبه مرکب:

در قلع عکس تو، یا گل در گلاب افتاده است؟
مهر در آینه با آتش در آب افتاده است؟

جلوه ساقی ۱/

مه روشن میان اختران پنهان نمی‌ماند
میان شاخه‌های گل مشو پنهان که پیدایی

خیال انگیز ۶/

۱۰- تشبیه تلمیحی:

الف- به صورت غیر اضافی:

تا به زندان بلا گردند زندانی چو خضر

در آب و آتشم از پای تا به سر بی تو

طوفان اشک/۳

ت- جمع:

از نعره‌ی مستانه‌ی ما، چرخ پر آواست
جوشنده چو بحریم و خروشنده چو شیریم

چشمه نور/۳

هستی چه باشد؟ آشفته خوابی

نقش فریبی، موج سرابی

خواب آشفته/۱

۱۵- تشبیه مضمیر:

کامی نبرده ایم از آن سیمتن رهی
از دور بوسه بر رخ مهتاب می زنیم

مهتاب/۵

ز رنگ و بوی جوانی چه حاصلی بی دوست؟

مرا چو نیست گلی همنشین، بهار مباد

بی نصیب/۴

یکی از بهترین نمونه این نوع تشبیه در ادبیات
فارسی، در غزل شعله سرکش، رهی با مطلع زیر
است:

لاله دیدم روی زیبایی توام آمد به یاد

شعله دیدم سرکش های توام آمد به یاد

۱۶- تشبیه تفضیل:

گل فرستادی مرا، ای خوشتر از گل روی تو

گل نباشد در لطافت، چون بهشتی خوی تو

دل رنجور/۱

پاکیزه تر از چشمه‌ی خورشید منیریم

چون شام سیه، دامن آلوده نداریم

چشمه‌ی خورشید/۲

یکی از بهترین نمونه این تشبیه در اشعار فارسی،
غزل ساز سخن رهی معیری با مطلع زیر است که با
تأکید توأم است.

آب بقا کجا و لب نوش او کجا؟

آتش کجا و گرمی آغوش او کجا؟

در اشعار رهی نمونه‌هایی از کاربرد تشبیه جمع و
تفضیل با هم دیده می‌شود مثل:

از شوق تو، بی تاب تر از باد صبا میم

بی روی تو، خاموش تر از مرغ اسیریم

چشمه نور/۸

کاربرد تشبیه مضمیر و تفضیل با هم در اشعار رهی
فراوانند مثل:

به گوش سرو بگویند از زبان رهی

دگر به خویش چه نازی که سرو ناز آمد؟

نسیم خوشنلی/۳

در بیشتر ابیات غزلیات رهی معیری مجاز از نوع
مفرد مرسل و مرکب مرسل به کار رفته است که در
اینجا ابتدا نمونه‌هایی از مجاز مرسل با ذکر علایق و
سپس نمونه‌هایی از مجاز مرکب مرسل آورده
می‌شود.

۱- مجاز مفرد مرسل

۱/۱- به علاقه کلیه:

شمع لرزان وجودم را شبی آرام نیست

حرف بسیار گفته را ماند

جامه سرخ/۶

سرکن هوای عشق که از های و هوی عقل

آزرده ام چو گوش نصیحت شنیده‌ای

محنت سرای خاک/۴

۱/۳- به علاقه حالیت:

باده‌ی روشن دمی از دست ساقی دور نیست

ماه امشب هم نشین با آفتاب افتاده است

جلوه ساقی/۲

۴/۱- به علاقه محللیت:

زان دوستانم جام را، آن مایه‌ی آرام را

تا خویشتن را لحظه‌ای، از خویشتن غافل کنم

غرق تمنای توأم/۴

جان سریرگ سفر دارد که از این بیشتر

بار خاطرها شدن، باری نمی آید از او

شمع بی زبان/۶

جان پاک من رهی، خورشید عالم تاب بود

رقتم و از ماتم خود، عالمی را سوختم

داغ تنهایی/۷

چاره ساز اهل دل باشد می اندیشه سوز

کو قدح تا فارغم از رنج هشیاری کند

بیر هرات/۳

مراست داغ مهر تو، بر سینه یادگار

رقتی، ولی زدل نرود یادگار تو

بر مزار مولوی/۶

۱/۵- به علاقه‌ی لازمیت و ملزومیت:

به جز من و تو که در پای دوست سوخته ایم

رهی ز آتش گل، خار و خس نمی سوزد

آتش گل/۵

ای گل از خون رهی، پروا چه داری کان ضعیف

پر شکسته طایر بی آشنایی بیش نیست

بار گران/۹

دوش تسا آتش می، از دل پیمانه دمیسد

نیم شب، صبح جهان تاب زمیخانه دمید

سوسن وحشی/۱

از بنا گوش تو و زلف توام آمد به یاد

چون دمید از پرده‌ی شب، روی سیمین فلام صبح

لبخند صبحدم/۲

کامی نبرده ایم از آن سیمتن رهی

از دور بوسه‌ی بر رخ مهتاب داده ایم

مهتاب/۵

۱/۶- به علاقه‌ی سببیت:

دلزم ز داغ جدایی چو شمع می سوزد

به داغ هجر عزیزان، کسی دچار مباد

بی نصیب/۶

همچو نی می نالم از سودای دل

آتشی در سینه دارم جای دل

رسوایی دل/۱

افسانه است در برشان حال یکدگر

□ قطع از نظر نظامی که پس از

سعدی، مقتدای هنری رهی است و

آثار او در منظومه‌ها و قطعه‌هایی

که رهی سروده، سخت موثر افتاده،

گاهی از شاعران بزرگ دیگر با سبک

و سیاق خاص شان مثل مولانا جلال

الدین محمد و حافظ نیر پیروی

می کند.

روزها افسرده ام چون آب و شب‌ها آتشم

سرایا آتشم/۴

حال زار ما که باید یار ما داند، رهی

خلق می دانند و تنها او نمی داند که چیست؟

درد مجنون/۸

نداد بوسه و این با که می توان گفتن

که تلخکامی ما، زان دهان شیرین است

جلوه‌ی نخستین/۴

خاک پای آن تهی دستم، که چون ابر بهار

بر سر عالم فشانند، هر چه پیدا می کند

آغوش صحرا/۵

۱/۲- به علاقه جزئیه:

اختر بیدار داند، حال شب ناخفته را

باخبر از دیده‌ی شب زنده دار من تویی

غمگ/۶

زنابکاری و نیرنگ فتنه انگیزان

کشید فتنه به خون شهری و سیاهی را

فته/۴

چو دشمن از هلاک من، رهی خشنود می گردد

بمیرم تادلی خشنود گردد از هلاک من

گیاه اندوه/۵

رفته از ناله‌ی رهی تأثیر

از بس که خلق از دل هم دور بوده اند

وصل حرم/۲

سیاهکاری ما، کم نشد ز موی سپید
به ترک خواب نگفتیم و صبحدم خندیدم

رشته‌ی هوس/۱

۱/۷- به علاقه‌ی سببیت:

پروانه‌ی پر سوخته را بیم شرر نیست
از برق چه اندیشه بود حاصل ما را؟

عقده‌ی دشوار/۴

عیب تو نیست پیش تو، گر قدر من کم است
خود کرده‌ام پسند، خریدار خویش را

منع دل/۲

جان پاک من رهی، خورشید عالم تاب بود
رقتم و از ماتم خود عالمی را سوختم

داغ تنهایی/۷

خلاف شمع که می‌گرید از هلاکت خویش
به روز رزم، سپردند جان و خندیدند

شهیدان وطن/۲

۱/۸- به علاقه‌ی آلیت:

از فیض آن لب شیرین بود که من
با کام تلخ، شهره به شیرین زبانی‌ام

حاصل مهربانی/۷

نهاده‌ام سر تسلیم زیر شمشیرت

بیاز بر سرم ای عشق، هر چه می‌خواهی؟

خشک سال ادب/۶

ناساز گشت نغمه‌ی جان پرورت رهی
باید که دست عشق دهد، گوشمال تو

در سایه سرو/۷

گر همه ببیند به چشم بد، بدی‌های مرا
کس نداند خوب تر از من، بدی‌های مرا

بدی‌های من/۱

۱/۹- به علاقه‌ی عموم:

هر نفس از جنبش زلفی پریشان بوده‌ایم
خاطر ما، رسم جمعیت نمی‌داند که چیست

ارزش لعل/۳

چنین گوهر به دست هر کسی آسان نمی‌افتد
مده از کف که مشکل بعد از این پیدا کنی ما را

گوهر نایاب/۴

۱/۱۰- به علاقه‌ی ماکال:

به خاک من نیفتد سایه‌ی سرو بلند او
بین کوتاهی بخت نگوئساری که من دارم

دل زاری که من دارم/۳

از بس که با جان و دلم، ای جان و دل آمیختی
چون نکفت از آغوش گل، بوی تو خیزد از گلم

دریادل/۳

۱/۱۱- به علاقه‌ی جنس:

چون به بهار سر کند، لاله ز خاک من برون
ای گل تازه یاد کن، از دل داغ دیده‌ام

حاصل عمر/۶

آن سیه مستی که خم‌ها را تهی می‌کرد کو؟

سیه مست/۴

ب- ذکر موصوف و اراده موصف و صفت:

غیر از دل جان سخت رهی، کز تو نیاززد
کس طاقت این خوی ندارد که تو داری

گیسوی شب/۵

۱/۱۳- به علاقه مضاف و مضاف الیه:

الف- ذکر مضاف به جای تمام اضافه:

ز داغ و درد جدایی، کجا خبر داری؟
تورا که دل به فغان جرس نمی‌سوزد

آتش گل/۳

مرا بود از جهان جمعیتی در کنج آسایش
پریشان کرد حال، تا پریشان کرد گیسو را

اشک و آه/۴

از آن خندی به روی مدعی، همچون قدح، ای گل
که گریان در میان بزم، چون مینا کنی ما را

گوهر نایاب/۲

جان سر برگ سفر دارد که از این بیش تر
بار خاطرها شدن، باری نمی‌آید از او

شمع بی‌زبان/۶

ب- ذکر مضاف الیه به جای تمام اضافه:

ز عشق و باده رهی، تو به‌ام دهد زاهد
من و شکیب ز معشوق و می، معاذ الله

ساقی/۸

چون شام، بی‌رخ تو، به ماتم نشسته‌ای
چون صبح، از غم تو، گریان دریده‌ای

مخنت سرای خاک/۳

ای دوست، روز و شب ز تو فریاد می‌کنم
با آنکه نیست غیر تو، فریاد رس مرا

جان غم پرور/۷

آن را که بود در صید تفرقه‌ی ما

بر گوی که این جمع پریشان شدنی نیست

بدخواه وطن/۳

۱/۱۴- به علاقه مجاورت:

تورا چو غنچه بود، خنده بر دهان بی‌من
مرا چو لاله بود، داغ بر جگر بی‌تو

طوفان اشک/۴

آستین بر صحبت گل می‌فشاندم چون نسیم
گر ز کف بگذاشتی خار وفا، دامان مرا

زندانی یوسف/۲

۱/۱۵- به علاقه تضاد:

پروا کند از باده کشان زاهد عاقل

چون کودک نادان که ز استاد گریزد

فریاد بی‌اثر/۲

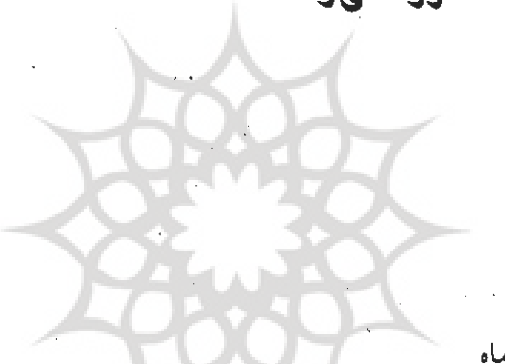
۲- مجاز مرکب مرسل:

الف: جمله خبری در مفهوم انشایی:

مرا به وصل تو ای گل، امیدواری نیست
شب فراق دراز است و عمر من کوتاه

ساقی/۴

□ رهی معیری یکی از شاعران معروف معاصر است. درجه کمال رهی بویژه در غزل است. غزل وی حالت اعتدالی میان آثار شاعران سبک‌هندی و اسلوب سعدی دارد، ترکیبی است از عشق و تخیل شاعران عصر صفوی همراه با روشنی و سلامت‌الفاظ.



ماه

گفتی اندر خواب ببینی بعد از این روی مرا

ماه من در چشم عاشق آب هست و خواب نیست

ساغر هستی/۹

خاک شیراز که سر منزل عشق است و امید

قبله‌ی مردم صاحب دل و صاحب نظرست

خاک شیراز/۷

به روی تربت من، برگ لاله افشانید

که رنگی از دل حسرت نصیب من دارد

لطف تنهایی/۲

۱/۱۲- به علاقه‌ی صفت و موصوف:

الف- ذکر صفت و اراده‌ی موصوف و صفت:

کجا به دیده‌ی پاکان رسی؟ که دیده‌ی تو

به سان شبنم گل، اشکبار باید و نیست

گریه‌ی بی‌اختیار/۸

نی‌ام چون خاکیان آلوده‌ی گرد کدورت‌ها

صفای چشمه‌ی مهتاب دارد، جان پاک من

گیاه اندوه/۴

گر نیست داغ لاله رخی، بر دل رهی

از خون دیده، لاله به دامن چه می‌کند؟

خرمن و گل/۵

بعد مرگم، می‌کشان گوید در میخانه‌ها

دو روز نوبت شادی عزیز دار، ای گل
که نوبهار جوانی، خزان شود ناگاه

ساقی/۷

به راه عشق از پروانه‌ی مسکین نه‌ای کمتر
بله جان پیش بالایش، اگر دیدی رهی او را

اشک و آه/۶

بهار می‌گذرد، خیز و دست دلبر گیر
به پای لاله و گل، دور عشرت از سر گیر

بهار شادی/۱

هر نفس در باغ طبعم لاله‌ای رویدرهی
نغمه سنجان را دل از گل‌های رنگین فارغ است

غنچه پژمرده/۵

ب- جمله انشایی در مفهوم خبری:

بی دوست چیست حاصلی از زندگی رهی؟

ای نیست باد، بی رخ او زندگانی ام

حاصل مهربانی/۸

مرا چه حد که ز نم بوسه آستین تو را؟

همین قدر، تو مرا نم ز آستانه‌ی خویش

برق نگاه/۲

رهی به ناله دهی چند در دسر ما را؟

بمیر از غم و کوتاه کن فسانه‌ی خویش

برق نگاه/۶

مریز دانه، که ما خود اسیر دام تو ایم

ز صید طایر بی بال و پر چه می‌خواهی؟

خشک سال ادب/۲

به من گذار که لب بر لبش نهم، ای جام

تو قدر بوسه‌ی آن نوش لب چه می‌دانی؟

بوسه جام/۲

پ- استعاره

۱- استعاره مصرحه:

الف- از نوع مطلقه:

به جز من و تو که در پای دوست سوخته‌ایم

رهی ز آتش گل، خارو خس نمی‌سوزد

آتش گل/۵

هر نفس در باغ طبعم، لاله‌ای رویدرهی

نغمه سنجان را دل از گل‌های رنگین فارغ است

غنچه پژمرده/۵

ای برق که هنگامه‌ی یاران به تو گرم است

از سوخته‌ی آتش بیداد بکن یاد

مرغ اسیر/۴

ب- از نوع مجرده:

به من بفروش ناز، ای تازه گل چندان که می‌خواهی

که تا جان و دلی دارم، من و نازت خریدن‌ها

جلوه ناز/۵

بیوس از سر آن سرو سیمتن تا پای

به پای او چورسی، این رویه از سر گیر

بهار شادی/۶

ز آتش غیرت بسوز امشب، رهی

کان پری باغیر، فردا می‌رود

آهنگ جدایی/۶

در سینه‌ی سوزانم، مستوری و مهجوری
در دیله‌ی بیدارم، پیدایی و پنهانی

شاهد افلاکی/۵

قدر ما گردون دون همت نمی‌داند که چیست؟

لعل را خاک سیه، قیمت نمی‌داند که چیست؟

ارزش لعل/۱

ب- به صورت غیراضافی

باز آ که سنگ خاره و گل خنده می‌کنند

بر سست عهدی تو و بر سخت جانی ام

حاصل مهربانی/۶

کنون که باد صبا چنگ زد به دامن سرو

تو نیز دامن آن سرو ناز پرور گیر

بهار شادی/۲

ابرو گل در پرده گویندت حدیثی کاسمان

سازدت گریان گرت یک دم لب خندان دهد

فریب چرخ/۲

ماتم که غنچه بهر چه شد غرق خون دل

شرحی مگر شنیده ز احوال زار ما

شاهد گل/۶

نیست جز این شیوه‌ی چشم فریب‌انگیز او

فته بارد از نگاه گرم سحرانگیز او

لرزو/۱

استعاره تبعیه:

معخوان حدیث رهایی که الفتی است مرا

به ناله‌ی سحر و گریه‌ی شبانه‌ی خویش

برق نگاه/۴

چو شرم چیره شود، باده را پیایی زن

چو دوست مست شود، بوسه را مکرر گیر

بهار شادی/۷

حاصل دور زندگی صحبت آشنا بود

تا تو ز من بریده‌ای، من ز جهان بریده‌ام

حاصل عمر/۳

استعاره، مکنیه، غیراضافی را می‌توان به صورت

استعاره تبعیه توضیح داد به عنوان مثال:

پای سروی، جویباری زاری از حد برده بود

های‌های گریه، در پای تو ام آمد به یاد

شعله سرکش/۶

شاعر جویبار را به انسانی تشبیه کرده (مکنیه) که

زاری می‌کند (تخیلیه) یا به صورت استعاره و تبعیه

بگوییم زاری کردن استعاره از صدای آب جویبار

است.

استعاره مرکب:

گردن افرازد حجاب از خود پرستی‌ها، ولی

از نسیمی نیست گردد مستی ناچیز او

نگاه گرم/۴

تشبیه انسان (معشوق) مغرور که از خود پرستی گردن

می‌افرازد و بوسیله ناملایماتی، مایه غرور و در نتیجه

فکر او از بین می‌رود به حیابی که از خود پرستی گردن

می‌افرازد و در بالای دریا (آب) قرار می‌گیرد و با

کشتگان/۵۵

□ آرایه‌های ادبی، چه بیان و چه

بدیع در اشعار رهی معیری زیادند

و به جرئت می‌توان گفت که رهی،

اکثر صناعات ادبی را در اشعار

خویش به کار برده است و در

بیشتر ابیاتش چندین آرایه ادبی

به کار رفته است و این نشان از

توانمندی این شاعر در سرودن

شعر، بویژه غزل می‌دهد.

پ- از نوع مرشحه:

در خزان با سرو و نسرینم بهاری تازه بود

در زمین، با ماه و پروین، آسمانی داشتم

نغمه حسرت/۵

این نه صدف ز گوهر آزادی تھی است

وان گوهر یگانه، به دریای دیگرست

ناآشنا/۳

همچو مهمان عزیزی گر در آید بی خبر

گرم در دل می‌نشیند، ناوک خون ریز او

نگاه گرم/۶

۲- استعاره مکنیه:

الف- به صورت اضافه استعاری

۱- اضافه‌ای که مضاف الیه آن اسم است:

به روی سیل گشادیم، راه خانه‌ی خویش

به دست برق سپردیم آشیانه‌ی خویش

برق نگاه/۱

اشک غم افسرده دارد چهره‌ی ما را همی

موج پرچین می‌کند، رخسار دریا را همی

اشک غم/۱

مبین به چشم حقارت به خون دیده‌ی ما

که آبروی صراحی، به اشک خونین است

جلوه نخستین/۲

۲- اضافه‌ای که مضاف الیه آن صفت است:

۲۵۳ - شماره ۸۶ - آبان

ای وطن خصم تو را سنگ به جام افتاده است
تشت رسوایی این بوم، ز بام افتاده است

منابع

- ۱- نخست میرسید شریف جرجانی و پس از او سیزده نفر از دانشمندان تا سال ۹۰۱ بر آن حاشیه و شرح نوشتند. (ر. ک. آهنی، غلامحسین، معانی و بیان، بنیاد قرآن، ج دوم، ۱۳۶۰، ص الف.)
- ۲- سه نفر دیگر عبارتند از: هلالی، فروغی بسطامی، معتمدالدوله نشاط.
- ۳- اگر در قلمرو شعر رهی به جست و جوی مثال های مناسب تر آیین نمونه های فراوان زیبایی خواهیم یافت. نمونه هایی که به زبان زمان نزدیک تر و قابل فهم تر و برای مخاطبین جوان دل پذیر ترند و در این جا به جهت جلوگیری از حجم زیاد، یکی دو مثال آورده می شود.
- ۴- عبارات سمت راست، عنوان غزل و عدد سمت چپ آن، شماره بیت است.

منابع

- ۱- رهی معیری، محمد حسن، کلیات رهی معیری، به کوشش رضا سجادی، زوار، تهران، ۱۳۸۲.
- ۲- رهی معیری، محمد حسن، سایه عمر، ج نهم، زوار، تهران، ۱۳۶۵.
- ۳- نمینی، حسین، جاودانه محمد حسن رهی معیری، فرزاد، تهران، ۱۳۶۳.
- ۴- رهی معیری، محمد حسن، گل های جاودان، چاپ دوم، پارسا، ۱۳۶۷.
- ۵- شمیسا، سیروس، بیان، فردوسی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۶- رجایی، محمد خلیل، معالم البلاغه در علم معانی و بیان، بدیع، چاپ چهارم، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۶.
- ۷- کزازی، میرجلال الدین، زیباشناس سخن پارسی، نشر مرکز، ۱۳۶۸.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، نیل، ۱۳۵۰.
- ۹- همایی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، دانشگاه سپاهیان انقلاب، ۱۳۵۴.
- ۱۰- تجلیل، جلیل، معانی بیان، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.
- ۱۱- فرشیدورد، خسرو، درباره ادبیات و نقد ادبی، جلد ۲، امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۲- معین، محمد، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران.
- ۱۳- دهخدا، لغت نامه.
- ۱۴- موسوی میر نعمت الله، فرهنگ بدیعی، احرار تبریز، چاپ اول، تبریز، ۱۳۸۲.

نسیمی نابود می گردد.

لاله بزم آرای گلچین گشت و گل دمساز خار
زین گلستان بهره ی بلبل فغانی بیش نیست
تشبیه معشوق زیبارویی که با رقیب می نشیند و بزم
او را می آراید به لاله ای که بزم آرای گلچین است و
دمساز خار و تشبیه عاشق محروم و بی نصیب و
نالان به بلبلی که بهره اش از گلستان، فقط ناله و فغان
است.

ت- کنایه

۱- کنایه از موصوف: به ترتیب کنایه از معشوق،
اندک، ملائکه و زمان کم هستند.
ز آرامم جدا از فتنی روی دل آرامی
سیه روزم چو شب، در حسرت صبح بناگوشی
پرنیان پرش/ ۳

به سراپای تو ای سرو سهی قامت من
کز تو فارغ سر مویی به سراپایم نیست

دامن دریا/ ۲

ما را بس است جلوه گه شاهدان قدس
دنیا برای مردم دنیا گذاشتیم

برده نیلی/ ۵

دو روز نوبت شادی عزیز دار، ای گل
که نوبهار جوانی خزان شود ناآگاه

ساقی/ ۷

۲- کنایه از صفت: موارد مشخص کننده کنایه از
زیبارویان، مقاوم، کمک کننده، گستاخ و دشمن
هستند.

شمع را جز اشک و آه از بزم الفت بهره نیست
غیر خون دل ز قرب گل رخان ما را چه سود؟

گلستان زندگی/ ۶

کوه پابر جا گمان می کردمش، دردا که بود
از حبایی سست بنیان تر اساس دوستی

پاس دوستی/ ۲

ای دوست روز و شب ز تو فریادمی کنم
با آنکه نیست غیر تو فریادرس مرا

جان غم پر/ ۷

ما را نسیم کوی تو از خاک برگرفت
خاشاک را به غیر صبا دست گیر نیست

صفای شبنم/ ۲

بعد عمری آشنایی بگذرد دیوانه وار
این غزال شوخ چشم، الفت نمی داند که چیست

ارزش لعل/ ۷

خون ما خورد بلدانیش و کسی آگه نیست
بس که نوباوای جم در پی جام افتاده است

نگهبان وطن/ ۶

۲- کنایه از فعل:

به ترتیب کنایه از غلبه نکردن، اجازه ورود نیافتن. از
بین بردن، باده نوشیدن، منتظر ماندن و به نتیجه
نرسیدن، اظهار بندگی کردن، دور نکردن، اظهار
بندگی کردن، متوسل شدن، بیتابی نکردن، عاجز و

از آنجا که رهی معیری به سبک

هندی توجه داشته و بعضی از

غزلیات او مانند شب زنده دار کاملاً

به شیوه سبک هندی است.

بنابراین، این گونه تشبیهات در

اشعار او فراوانند.

درمانده شدن، اظهار شادی کردن و رقصیدن، رهی
کردن، توبه کردن و رسوا شدن هستند.

خزان هجر بر این بوستان نیابد دست
نسیم تفرقه در این چمن نجوید راه

ساقی/ ۳

مستانه بزین بر سنگ پیمانهای عیشم را
و ز اشک سحر گاهی، پیمانها گسارم کن

غبار مسکین/ ۳

بیچیز من و تو که در پای دوست سوخته ایم
رهی ز آتش گل خار و خس نمی سوزد

آتش گل/ ۵

مرا چه حد که ز من بوسه آستین تو را
همین قدر تو مرا نم ز آستانه می خویش

برق نگاه/ ۲

خاک پای آن نهی دستم که چون ابر بهار
بر سر عالم فشانند هر چه پیدا می کند

آغوش صحرا/ ۵

نوبهار آمد بزین دستی به دامان گلی
در گلستان وجود از خار کمتر نیستی

گلستان وجود/ ۱

در آن شبی که رهی دید صبح روی تو را
شبی نرفت که چون صبح جامه ندرید

رشته هوس/ ۱

ما آن پیاده ایم که از پا افتاده ایم
در عرصه ی وجود سواری پدید نیست

صدف های تهی/ ۵

آستین بر صحبت گل می فشاندم چون نسیم
گر ز کف بگذاشتی خار وفا دامان من